

- حق الناس سه مصداق دارد که اولی آن حق الناس در درآمد های حرام است. حق الناس در درآمد های حرام چهار مصداق دارد که دو مورد آن عبارت هستند از: ۱- کم فروشی ۲- غصب
- کم کاری نیز از مصداق کم فروشی می باشد.
- غصب خود به دو صورت است: ۱- غصب اموال عمومی ۲- غصب در اموال شخصی
- برخی دیگر از نمونه های حق الناس: ۱- بستن درب مسجد ۲- سد معبر ۳- گذشتن از روی کفش ها ۴- غیبت و مسخره کردن

قرآن و روایات

بزرگترین آیه قرآن کریم در بزرگترین سوره ی قرآن یعنی ۲۸۲ سوره ی بقره، خداوند در رابطه با حق الناس بحث می کند. در رابطه با احکام معامله است.

روایتی از پیامبر اکرم (ص) که می فرمایند: به ازای هر یک ششم درهم مالی که از دیگران دست شما بماند (با پول الان می شود نهایتاً ۲۰۰۰ تومان)، آن دنیا ۷۰۰ نماز مقبول از شما می گیرند. (ما که اگر یک نماز مقبول داشته باشیم در بهشتیم!!!).

غصب کردن

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»

اموالتان را به باطل نخورید»

گاهی اوقات غصب اموال عمومی و گاهی اموال شخصی است. اموال عمومی این است که می بینید روی تلفن همگانی شماره تلفن یادداشت کرده است. یا در مدارس دانش آموزان روی میز یادگاری می نویسند. یا در اتوبوس دیگر کار به جایی رسیده است که اتوبوس رانی فقط بجای صندلی یک چند تکه آهن بگذارد.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ. وای بر کم فروشان

قدیم کاسب ها اول که می آمدند سنگ های ترازو و کفه های ترازو را دستمال می کشیدند. نه فقط بخاطر تمیز بودن بلکه این خاطر که شاید عدسی یا نخودی، رو یا زیر کفه چسبیده باشد و بعداً حق الناس شود. میوه فروشی در زمان کودکی ما، از ترازوهای دو کفه داشت و هر وقت ما میوه می گرفتیم، می گفت حتماً در آن کفه بگذارید و اگر خودمان در این کفه می گذاشتیم بر می داشت و در آن کفه می گذاشت. ما هم بچه بودیم و کنجاکو که برای چه این کار را می کند؟ بین مردم مشهور بود و ما هم بعد ها متوجه شدیم که همینطور است. ایشان کفه ترازو را دستکاری می کند که آن کفه سنگین تر نشان می دهد. مثلاً یک کیلو نشان می دهد در صورتی که ۹۷۰ گرم است. به خاک سیاه کشیده شد. دو پسرش به گونه ای، دخترش به شکلی دیگر و خودش همگی مُردند. همسرش هم الان با وضعی بد زندگی می کند. من از آن موقع این سوال در ذهنم بود که ۱۰۰ یا ۵۰ گرم گوجه یا خیار در کل روز چقدر می شود که انسان مال خود را حرام کند.

ارزش ملاک نیست، مالکیت ملاک است

مثلاً سوار تاکسی می شوید و تاکسی متر ۹۹۵۰ تومان را نشان می دهد. راننده می گوید: ۱۰۰۰۰ تومان. خوب این ۵۰ تومان را آن دنیا باید جواب بدهی. بله ارزش ندارد اما مالک که دارد. چیزی که مالک دارد، حتی یک برگه که روی زمین افتاده نمی توانید بردارید. مثلاً ۲۰ تومان ارزش ندارد اما مالک دارد. حالا ۵۰ تومان خُرد نداری، بگو راضی باش، ما هم می گوییم راضی هستیم.

منِ آخوند هم اگر برای منبرم کم کاری بکنم، آن کارمند در اداره اش اگر کم کاری کند، حکم کم فروشی را دارد. کسی که ساعت کاری اش ۷ تا ۱۴ است نباید ۷:۲۰ برود و یا ۵ دقیقه به ۱۴ بیرون بیاید. در موقع کارش اجازه ندارد به کار دیگری بپردازد. ارباب رجوع آمده است و او در حال صحبت با همسرش است یا زیارت عاشورا می خواند. می گوید نذر دارم هر روز بخوانم. یا هر جایی می بینی روزنامه می خوانند. مگر وقت روزنامه خواندن است؟ حقوق نمی گیرید که روزنامه بخوانید. حالا یک وقت آقا می گوید من بیکارم و تا کسی نیاید نمی توانم کاری انجام دهم. در این حال روزنامه یا زیارت عاشورا بخواند و وقتی شخصی آمد، بگذارد کنار و به کار برسد. بعضی چیزها استثناء است و قانون شده است مثلاً ساعت صبحانه. یک چیزهایی هم شرع گفته باید انجام بشود مثل نماز اول وقت. در اداره را موقع نماز ببندید. فقها هم اجازه داده اند چیزی قابل قیاس با نماز اول وقت نیست. اما سریع برگردند و مردم صبر کنند وقتی از نماز برگشتند. اما در بقیه جاها این طور نیست، انسان باید کار مردم را انجام بدهد و اگر انجام ندهد حق الناس است.

یکی از علمای بزرگ مشهد و ایران، میرزا جواد آقا ی تهرانی هستند. ایشان با سن پیری به جبهه می روند. زمانی که جبهه بودن، شهید برونسی که فرمانده ایشان بودند، می گوید شما هم چند تا تیر بزنید. وقتی تیرها را شلیک می کند، میرزا جواد آقا به شهید برونسی می گوید: آقای برونسی آیا آن پشت دشمن هم هست؟ ایشان می فرمایند: بله آقا چطور؟ می فرمایند: من ۴ تیر شلیک کردم، گفتم اگر دشمن هست که فایده ای داشته است و اگر دشمن نیست من چرا شلیک کردم؟ گفتم پولش را بدهم. پیرمرد عالم که حضورشان در جبهه چقدر به رزمندگان روحیه می دهد، حالا برای ۴ تیر باز هم دغدغه دارد.

شهید بزرگوار خرازی می گویند: بعد از ۲ روز شناسایی خسته آمد مقر و نقشه منطقه را پهن کرد. ابتدا گفت آقایان نگاه کنید اینجا یک زمین کشاورزی است و من مجبور شدم یک فاصله ای را سینه خیز بروم و چند تا خوشه ی گندم خراب شد. اگر من بعد از عملیات بودم که می دانم چه کنم ولی اگر نبودم شما حتماً صاحب این زمین را راضی کنید. مگر شما ۳ روز برای همین مردم نرفتید شناسایی حالا ۲ خوشه گندم خراب شده، خوب اتفاقی نیفتاده است.

مثلاً در مسجد شخصی جا گرفته است، او را برمی دارند و شخص دیگری آنجا می نشیند. این غصب است و نمازش نیز باطل است و باید جواب دهد. حتی شما مهمترین شخصیت عالم یا کشور مثلاً رهبر انقلاب بیاید و وارد مسجدی شود. جایی باشد که بچه ی ۵ ساله جا گرفته است، اگر آن شخص جای بچه ی ۵ ساله را بگیرد، غصب کرده است و نمازش باطل است. در صف اول یک بچه ی ۵ ساله جا گرفته است، نمازش هم باطل است. شما اگر بلندش کنید و جایش بایستید نمازتان باطل است. حالا اگر یک شکلات بدید که خودش بلند شود که هیچ، اما اگر بگویید نمی خواهم بلند شوم، شما نمی توانید بلندش کنید حتی اگر آنجا جای امام جماعت باشد. در مسجد کسی جا ندارد. امام جماعت کمی آن طرف تر بایستد.

گذر از کفش ها

گاهی اوقات رد شدن از روی کفش است. کفش مردم جلوی درب مسجد است. اولاً آنهایی که کفششان را جلوی درب مسجد می گذارند معمولاً حق الناس است زیرا آن شخصی که باید پایش را ۳۰ سانت باز کند حالا مجبور است ۵۰ سانت باز کند، همان ۲۰ سانت حق الناس است و باید جواب بدهد. چرا مردم را اذیت کردید؟ اما از آن طرف اگر کسی کفشش را گذاشت ما نمی توانیم آن را لگد کنیم.

رفتار امام خمینی(ره)

حضرت امام در نجف نماز می خواندند و مردم از سراسر دنیا گاهی اوقات می آمدند آنجا امام را ببینند. می گویند: یک روز حضرت امام آمدند جلوی درب مسجد و برگشتند، گفتند آقا چرا بر می گردید؟ فرمودند: اگر من بخواهم وارد مسجد شوم باید پایم را روی کفش های مردم بگذارم و این حق الناس است. گفتند آقا این افراد از خدا می خواهند شما پایتان را روی کفششان بگذارید، شما اگر الان کفشتان یک جایی باشد و بگویند مقام معظم رهبری روی کفشتان رد شده اند، لذت نمی برید؟ حضرت امام فرمودند: من این کار را انجام نمی دهم. گفتند پس لااقل اجازه بدهید ما کفش ها را کنار بدهیم تا شما عبور کنید. فرمودند نخیر، کسی که کفشش را درآورده است در واقع آنجا نشانه گذاشته است اگر شما کنار بدهید او بعداً باید دنبال کفش هایش بگردد و این حق الناس است. تا اینکه خود مردم آمدند و کفش ها را برداشتند و امام داخل مسجد شدند. امام امت روی این چیزها دقت می کند. کسانی که روی این مسائل ریز و مصداق ها دقت می کنند، وقتی رهبر هم شدند و میلیاردها پول زیر دستشان بود اختلاس نمی کنند.

غصب مسجد

گاهی اوقات بعضی ها مساجد را غصب می کنند. نماز را خوانده، درب مسجد را قفل می زند و می رود. چه کسی این اجازه را داده است؟ یک بار استفتاء بکنند که آقا ما اجازه داریم درب مسجد را ببندیم؟ حتی توجیه هم داشته باشد که اگر درب را نبندیم اموال مسجد را می دزدند. ببینید مراجع جواب نمیدهند که اموال قیمتی جایش در مسجد نیست و بیرون ببرید؟ درب مسجد باید باز باشد. بعضی جاها می ببینید یک نفر مسجد می سازد، انگار که ملک شخصی اوست. می گوید کاری نکنید که درب مسجد را ببندم و نگذارم نماز خوانده شود!!! در بعضی روستاها می ببینید درب مسجد بسته است. می پرسیم چرا بسته است؟ می گویند: این مسجد برای فلان طایفه است. مسجد وقف شده مگر می شود برای فلان طایفه شود؟

ما فرعون هستیم فقط مصرمان کوچک است

شما این تفکر را ببینید و مقایسه کنید با تفکر کسانی که می گویند این آخوند ها چه می گویند؟ ۳ هزار میلیارد تومان بالا کشیدند و او می گوید پایش را روی ۲ خوشه گندم نگذارد!!! تفاوت دیدگاه زیاد است. انسان در امور معنوی وقتی به پایین دست خود نگاه کند اینگونه می شود. شما فکر نکنید این کسانی که این طور اختلاس می کنند عجیب و غریب اند. اینها کسانی بودند که در دوران دانشجویی موقعی که به حمام می رفتند آب را زیاد باز می کردند. آنجا زورش به آب و برق می رسید، زیاد مصرف می کرد. زورش به در می رسید، محکم می بست. اینجا زورش به ۳ هزار میلیارد تومان می رسد و آن را می خورد. اینها همین افراد اطراف ما بودند. خوب امثال ما زورمان می رسد که در منبرمان مطالعه نکنیم. وقتی به ما ۳ هزار میلیارد تومان دادند آن را می خوریم. مردم بی جهت این افراد را لعن می کنند. خیلی از ما فرعون هستیم فقط مصرمان کوچک است. پس خودمان را از همین الان مقید کنیم روی این مسائل، ریزترین مسائل حق الناس. بوق زدن. اینجا که جای بوق زدن نبود. راه رفتن، مواظب گذشتنمان از چراغ قرمز باشیم. حتی عابر پیاده. عابر پیاده باید صبر کند چرا می آید؟ می گوید آقا ماشین دور بود. بله ماشین دور بود اما وقتی شما را دید یک لحظه پایش را از روی گاز برداشت. باید به همین اندازه جواب بدهی. حق الناس سنگین است. انسان باید مراقب باشد.

خداوند شهید برونسی را رحمت کند. همسر ایشاد می فرمود: یک روز شهید آمدند خانه. بچه مان از بالای پله ها افتاد پایین و دستش خرد شد. می گوید حاج عبدالحسین شتاب زده شد. بچه را برداشت و دوید داخل خیابان که برود بیمارستان. می گوید من هم رفتم چادر سرم کنم که تا او ماشین را روشن می کند، برسم. دیدم دارد می دود سر کوچه، تا آدمم برسم سوار ماشین شد و رفت. در حالی که ماشین سپاه جلوی در خانمان بود و کلید هم در جیبش. چون کار شخصی بود با ماشین بیت المال نمی رود. بچه، دستش شکسته است برای ما توجیه است. اینقدر برای این نظام کار کردیم که دیگر این یک لیتر بنزین چیزی نیست. اما اینها این حرف ها را نمی زنند.